نگاهی اجمالی به موضوعات *نامه‌های عین‌القضات همدانی*

لیلا فرهادی نیک*

چکیده

نامه‌های عین‌القضات همدانی مراسلاتی است که عارفی نابغه و اندیشمند با مریدان، دوستان و بزرگان زمان خود داشته و موضوعات عرفانی، عبادی، اعتقادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی متعددی را در آنها بازگو کرده‌است. این اثر ارزشمند نه‌تنها ازنظر ادبی و هنری درخور توجه است، بلکه این عارف استثنایی ازجهت طرح اندیشه‌های بزرگ هم اهمیت بسیار دارد که هنوز جای تحقیق فراوانی دراین‌زمینه است. مقالهٔ حاضر به بررسی مهم‌ترین موضوعات طرح‌شده در *نامه‌های عین‌القضات* پرداخته‌است.

کلیدواژه‌ها: عرفان اسلامی ایرانی، اندیشه‌های عین‌القضات، *نامه‌های عین‌القضات*، موضوعات نامه‌ها.

* کارشناس‌ارشد ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا، مدرس دانشگاه آزاد شهر ری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

عین‌القضات همدانی (۵۲۵-۴۹۲ هـ ق) در تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی یک چهرهٔ استثنایی است. وی از اندیشمندان بی‌مانند قرن ششم هجری است که در سی‌وسه سالگی درراه تفکر، صراحت و شجاعت خود جان باخت. او از بزرگ‌ترین نمونه‌های آزادگی و آزاداندیشی در تاریخ عرفان اسلامی و ادب فارسی است. از میان آثاری که عین‌القضات در عمر کوتاهش خلق کرده نامه‌های وی است که درحقیقت گنجینه‌ای ناشناخته و دست‌نخورده از عرفان و ادب فارسی است؛ این نامه‌ها در دو جلد و شامل ۱۲۷ نامه است که به‌اهتمام دکتر علی‌نقی منزوی و عفیف عسیران تصحیح‌شده و جلد سوم آن به‌تصحیح علی‌نقی منزوی با مقدمه‌ای حدود ۲۷۰ صفحه چاپ شده‌است. با مطالعهٔ *نامه‌های عین‌القضات* که از پرحجم‌ترین و ارزشمندترین آثار اوست، علاوه‌بر عمق معنویت نویسنده می‌توان با یکی از بهترین تألیفات ادبی و هنری در زبان فارسی و تصوف اسلامی آشنا شد.

> «کسانی که درزمان قاضی، مخاطب این مکتوبات بوده یا بعدها این آثار را با ذوق و ارادت و علاقه خوانده‌اند آنها را غالباً تغزلی صوفیانه، اما با نثری شفاف و آکنده از تصاویر نورانی تلقی کرده‌اند.»[1]

وی در این نامه‌ها که به‌صورت پنهانی برای مریدان خویش می‌فرستاده، بی‌محابا آراء و عقاید مذهبی، عرفانی و سیاسی خویش را مطرح می‌ساخته و به پرسش‌های مریدان پاسخ می‌داده و با صبر و شکیبایی تمام اصول تصوف و مسائل اعتقادی را مشروحاً می‌نگاشته‌است و به‌جز بیان اصطلاحات صوفیه و مراحل سلوک گاهی به اثبات مسائل کلامی می‌پرداخته و مریدان را آگاه می‌ساخته‌است؛

> «بنابراین تأکید اصلی تلاش‌های ادبی وی آن بود که سیر انبوه مریدان صوفی‌اش را در طریق معنی ارتقاء بخشد. تصنیفات او را می‌توان ابزاری تعلیمی برای مریدان به‌شمار آورد.»[2]

با مطالعهٔ این نامه‌ها می‌توان به میزان دانش و تسلط وی به آیات قرآن، احایث، کلام اولیاء و مشایخ و تسلط به مسائل عرفانی، دینی، فقه، فلسفه، فرهنگ عامه، زبان، لغت، علوم ادبی و بلاغت پی‌برد. *نامه‌های عین‌القضات* بی‌تردید بازتاب افکار عرفانی اوست. افکار و عقایدی که در اندیشهٔ ایران باستان و حکمت اساطیری و میترائیسم، آیین زرتشتی و تفکر مانوی و گنوسی ریشه دارد، همراه با آراء و عقاید متفکران یونان باستان و فلسفهٔ ابن‌سینا و آثار محمد غزالی و ذوق و حال احمد غزالی و همچنین با احاطهٔ فوق‌العاده بر آیات قرآن و احادیث نبوی مجموعهٔ شگفت‌انگیزی را آفریده‌است. «باید توجه داشت که *نامه‌های عین‌القضات* به‌هیچ‌روی با منشآت و ترسلات درخور تطبیق نیست. بیشترین نامه‌های قاضی چنان رساله است.»[3] چنان‌چه خود می‌گوید:

«در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوند، از آن قوت خورند و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از آن به بویی بیش نرسیدند.»[4]

زبان نامه‌ها

عین‌القضات در نامه‌ها با زبان ساده، روان و نزدیک‌به مخاطب سخن می‌گوید و مخاطب هیچ شک‌وتردید و ناخالصی در گفته‌های وی نمی‌یابد. زبان او زبان سادهٔ مردم هم‌روزگار اوست؛ بدون پیچیدگی و ابهام و درعین‌حال برهنه و جسورانه. او هرآنچه روح بلندش را آزار می‌دهد بر کاغذ روان می‌سازد و بدون ترس و نگرانی لطیف‌ترین رموز عرفانی و شوروحال عاشقانه و عارفانه را مطرح می‌کند. درحقیقت عین‌القضات اسرار، عیان می‌گوید. در متن این نامه‌ها به‌وضوح نویسنده‌ای اندیشمند و روشن‌فکری دردمند را می‌توان‌یافت که با پشتوانهٔ غنی دینی و فرهنگی همراه با رنج بنویسد.

«او نه مرد روزگار خود و نه مرد روزگار ما، بلکه مرد زمان و عصری است که ممکن است تکامل بشر و علوّ انسانیت ازین‌پس آن را به‌وجود آورد.»[5]

موضوعات نامه‌ها

مهم‌ترین موضوعاتی که در نامه‌ها به آن پرداخته شده عبارت‌استاز: حُب قرآن و عشق به رسول خدا، عادت‌ستیزی (بازنگری به مسائل اعتقادی)، لزوم وجود پیر و شیخ، ستایش ابلیس، دعوت به عبادت و انجام فرایض دینی مانند نماز، روزه، زکات، ترک معصیت، دعا و زیارت. توجه به مسائل اخلاقی مانند احسان و صدقه، ذکر مراتب تصوف، توجه به مسائل اجتماعی، مرگ‌اندیشی، پیروی از مسلک حلاج، بیان تنهایی خویش و شکایت از نداشتن مستمع و مرید واقعی.

حُب قرآن

حب قرآن مهم‌ترین موضوعی است که در مطالعهٔ نامه‌ها خواننده را مجذوب می‌کند. باتوجه‌به انبوه آیاتی که عین‌القضات در نامه‌ها از آنها بهره برده، می‌توان گفت وی قرآن را در حافظه داشته‌است. او تقریباً از تمامی سوره‌های کلام‌الله استفاده کرده و آیاتی از صدودوازده سورهٔ قرآن در لابه‌لای نامه‌ها آورده‌است. (تنها از دو سورهٔ فیل و همّزه استفاده نکرده)؛ یعنی حدود ۱۲۸۸ آیه را به‌کار برده‌است. با این احاطه و حافظه می‌توان گفت درحقیقت وی با قرآن مأنوس و مألوف بوده و به آن عشق می‌ورزیده‌است. خود می‌گوید: «قرآن را با هر دلی سرّی است و با هر جانی زبانی دارد.»[6] او قرآن را بهشت خداوند می‌داند و می‌گوید: «قرآن است بهشت حق تو چه می‌شنوی؟ باش تا محرم گردی.»[7] «قرآن خطابست با عاقلان.»[8] مکرر می‌گوید: «از قرآن بشنو»، یا «همه بیان است در قرآن.» او قرآن را با صفت عظیم این‌گونه می‌ستاید: «قرآن عظیم است و عظیم را جای عظیم باید تا فرود آید و تو بس تنگی.»[9] بنابراین مخاطب، عین‌القضات را غرق شده در کلام‌الله می‌یابد.

حالت بی‌خویشی نویسنده در استفاده از قرآن، در نامه‌ها کاملاً آشکار است؛ چراکه جایی با هنرمندانه‌ترین عبارت قرآن را این‌گونه توصیف می‌کند: «جوانمردا، قرآن قدیم را در چندین هزارهزار حجب بر خلق فرستادند، اگر فقط بای بسم‌الله بر عرش تابد بی‌پرده، درحال بگدازد.»[10]

عشق به رسول خدا

از دیگر موضوعاتی که در *نامه‌های عین‌القضات* مطرح شده و بسیار درخور توجه است، عشق فراوان عین‌القضات به رسول‌الله است. وی حدود ٤٩٠ حدیث در لابه‌لای نامه‌ها آورده که ۳۸۹ حدیث از رسول گرامی اسلام روایت شده و البته همهٔ این تعداد در منابع موثق حدیث اهل‌تسنن و تشیع موجود است. بی‌گمان این حجم روایات در حافظهٔ شگفت عین‌القضات قرار داشته که در همهٔ نامه‌ها درجای مناسب به‌خوبی از آنها بهره گرفته‌است. علاوه‌براین تعداد بیست عبارت در نامه‌ها موجود است که قاضی آنها را از سخنان پیامبر اکرم می‌داند، ولی در منابع اصیل حدیث اهل‌تسنن و تشیع موجود نیست.

احتمالاً او به منابع حدیث کامل‌تر و جامع‌تر دیگری دست‌رسی داشته که امروز برای ما ناشناخته است، یا باتوجه‌به انس و عشق وصف ناشدنی‌ای که قاضی به رسول‌الله داشته بعید نیست که در عوالم شهودی دریافت کرده‌باشد، بااین‌همه خود بی‌هیچ ادعایی همواره از مریدان می‌خواهد دعا کنند که برکت دیدار محمد (ص) را به او و همهٔ دوستان برساند.[11] همچنین پیغمبر را در جای‌جای نامه‌ها این‌گونه خطاب می‌کند: «یا سید الاولین و الآخرین»؛[12] عین‌القضات معتقد است که: «مصطفی (ص) در حق همهٔ عالم رحمت آمد.»[13] جایی می‌نویسد: «جوانمردا بدان که در نهاد آدمی حب خدا و رسول پنهان است.»[14] و کمال آدمی را در این می‌داند که «نور محمد (ص) در نور لااله‌الاالله چنان بیند که نور کوکب در نور آفتاب بیند، لابل چنان‌که نور ماه را در نور آفتاب.»[15] و معتقد است مصطفی (ص) در درون پرده‌های

غیب بر حقیقت کار مطلع بود؛ چراکه «کار قیامتش در دار دنیا نقد گشت و دوزخ و بهشت و صراط و میزان و همهٔ کارها بر او عرضه کردند.[۱۶] و با زیباترین عبارات در سطرسطر نامه‌ها پیامبر را این‌چنین عاشقانه می‌ستاید: «زهی کمال دولت، زهی خُلق نیکو»[۱۷] و معنی حدیث «مَن رَآنی فَقَد رَأی الحَق» را این‌گونه می‌آورد که: «هرکس با چشم جان نور محمدی را ببیند جلوهٔ صفات حق را دیده‌است.»[۱۸]

عادت‌ستیزی

از دیگر موضوعاتی که عین‌القضات فراوان به آن پرداخته مسئلهٔ عادت‌ستیزی است؛ چراکه او عارفی متفکر و روشن‌فکر است که تمام هنجارها و عرف‌های زمان خود را درهم شکسته است و نگاهی تازه به دین دارد. ازنظر او تا هنگامی‌که سالک دین آباء و اجدادی خود را بدون شناخت و تفکر بپذیرد، ایمان او تقلیدی و کورکورانه است و هیچ ارزشی ندارد؛ عین‌القضات می‌گوید: «اخلاق و تعصبات از آباء و اجداد دیدهٔ دل را از ادراک باز می‌دارد.»[۱۹] یا «اگر عبادتی کنی فی الاوقات و باعث تو بر آن عبادت عادتی بود، آن به‌کار نخواهدآمدن در قیامت، تا دانی.»[۲۰] عین‌القضات معتقداست که: «عادت، عظیم کمین‌گاهی است شیاطین را.»[۲۱] او مکرر مریدان را سفارش می‌کند از دین عادتی خود دست بردارند و با شناختی جدید، دیگرگونه به مذهب بنگرند و عقاید خود را متحول کنند و حدیث رسول‌الله را به‌منظور تأکید عقیدهٔ خود می‌آورد: «بُعثَت لِرفض العادات؛ برانگیخته شدم برای ترک عادت‌ها»،[۲۲] عین‌القضات می‌گوید: «چون اعمال از راه عادت بود، نه به‌فرمان صاحب‌دل، آن را هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق و ریا و شرک و عجب و دیگر صفات مذموم.[۲۳] عین‌القضات ابراهیم نبی را دراین‌راه بزرگ‌ترین عادت‌ستیز می‌داند؛ چراکه ازنظر او ابراهیم (ع) پای همت بر عادت‌پرستی زد، در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد:

«هیهات به عادتی مزور قناعت کرده‌ای، راه مردان که اصنام عادت را پاره‌پاره کرده‌اند دیگر است و راه مخنثان و نامردان و مدعیان که صنم عادت را معبود خود کرده‌اند دیگر. اگر بر راه پدر بودی واجب بودی و راست بودی ابراهیم خلیل به راه آذر بودی.»[۲۴] «زنهار، زنهار! ایمان تازه کن.»[۲۵]

پیر و مراد

تأکید بر لزوم وجود پیر و مراد برای مرید در *نامه‌های عین‌القضات* از نکات بااهمیت است؛ چراکه او همواره وجود مرد حق را برای سالک ضروری می‌داند و فراوان به مریدان «خدمت کفش مردان کردن» را متذکر می‌شود و می‌گوید: «خدمت کفش نه آن باشد که کفش راست بنهی که تو را هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فراکفش مردان کنی.»[۲۶] بلکه ازمنظر عین‌القضات «خدمت کفش کردن» دوام صحبت، خدمت و ارادت به پیر کامل است و دلیل تأکید به این خدمت را این‌گونه بیان می‌کند که: «پیر را این‌همه تعظیم از آن است که دلش محل معرفت خدای بود.»[۲۷] و همواره سخن پیران اهل‌طریقت را به مریدان متذکر می‌شود که: «لا دینَ لِمَن لا شیخَ لَه»، کسی که پیر و مراد ندارد دین ندارد.[۲۸] بنابراین به فرمان پیر بودن، یا به فرمان صاحب‌دلی کارکردن از توصیه‌های عین‌القضات به مخاطبان نامه‌هاست: «جوانمردا، بلندبختان مریدان راه به اهل‌کمال برند از پیران.»[۲۹] او درحقیقت سالک را چون مورچه‌ای می‌داند که نتواند به‌تنهایی راه کعبه رود، اما اگر خود را به بال کبوتری ـ پیری ـ بندد به یک‌روز به کعبه تواند رسید.[۳۰]

«چراکه اولین شرط درراه رسیدن به حقیقت تحمل محنت و رنج است، اما سالک به‌خودی‌خود قادر نیست این راه را طی کند. این مبارزه درگرو فرمان‌برداری از کسی است که خود قبلاً این راه را طی کرده‌باشد؛ بنابراین سالک باید گوش‌به‌فرمان مرد خدا یا شیخ یا پیر باشد.»[۳۱]

او مرد کامل را چـون آفـتاب و ره‌رو راماننـد زمین می‌داند و معتقد است زمین وجود سالک باید از نور وجود پیر همه قسم فیض و لطف گیرد تا آموخته گردد. در نامه‌ای خطاب به مریدی می‌نویسد:

«تا تابش آفتاب جان پیر بتابد، که تو زمین باش، تا او آسمان باشد. گاه بارانش بر تو می‌بارد، گاه آفتابش بر تو می‌تابد، گاه ابرش تو را درسایهٔ خود می‌پروراند، گاه نفحات لطف او بر تو می‌وزد تا پخته گردی.»[۳۲]

«به اعتقاد عین‌القضات ابوبکر صدیق سر جریدهٔ مریدان عالم بوده و هیچ پیغمبری چون ابوبکر مریدی نداشته‌است.» چراکه بوبکر صدیق خدا را از جان مصطفی(ص) دید و اوامر و نواهی حق از دل او به بوبکر رسید. پس چون خدا را از او دید و از او دریافت، هم جان مصطفی (ع) آینهٔ دل بوبکر بوده‌باشد.[۳۳] بنابراین مکرر به مخاطب توصیه می‌کند که «خود را و حقیقت را در آینهٔ جان پیر بین که این کمال ارادت بود.»[۳٤] و ثمرهٔ این کار را هدایت و ولادت سالک می‌داند.[۳۵] او مردان راه حـق و حقیقت را این‌گونه توصیف می‌کند: «اگر جان‌های مردان بینی، هریکی چون ستاره و ماهی و آفتابی، اصحابی کالنجوم، راه‌روان را بینی که راه خدا روند، به نور ایشان بدانی که این چه بود.[۳٦] به‌همین‌دلیل عین‌القضات با ارزش و احترام خاصی انبیا و اولیا را یاد می‌کند. آنجاکه از علم علوی و مختصریِ ابن‌عباس دربرابر دریای وجود علی در شرح نقطهٔ بای بسم الله خبر می‌دهد.[۳۷] کمال اخلاص و ارادت را در وجود علی (ع) می‌یابد و تلویحاً او را چنین می‌ستاید: «لاسیف الاّ ذوالفقار»؛[۳۸] همچنین موسی (ع)، عیسی (ع) و ابراهیم (ع) را به چشم تحسین می‌نگرد و آنان را پیران راه و انبیای واصل می‌داند و نام مردان بزرگ عارف را در جای‌جای نامه‌ها برمی‌شمرد و بااحترام از آنان یاد می‌کند؛ مردانی چون اویس قرنی، بویزید بسطامی، جنید بغدادی، شبلی، کرکانی، حسن بصری، محمد معشوق و بسیاری نام‌های دیگر.

ستایش ابلیس

موضوعی که عین‌القضات در نامه‌هایش صریحاً از آن حمایت کرده، ستایش ابلیس است. وی با تحسین حلاج و مشرب و آیین او به‌عقیدهٔ دفاع از ابلیس و اثبات بی‌گناهی او اصرار می‌ورزد. ازمنظر عین‌القضات عاشق حقیقی کسی است که جفای معشوق را با رضا و رغبت پذیرا شود و دراین‌راه پروایی نداشته‌باشد. بلا و فراق برای عاشق راستین از محبت و وصال خوش‌تر است. ابلیس در مقام عاشق کامل رشک زمینیان و آسمانیان را برمی‌انگیزد؛ چراکه آن زمان که او در عشق به حضرت حق ادعا کرد، خداوند از او نشانه‌ای طلبید، پس با محک بلا، قهر، ملامت و مذلت او را آزمود و ابلیس قبول کرد. این محک نشان داد که ابلیس درراه عشق پختهٔ لطف و قهر معشوق است؛ بنابراین درد هجران موافق با ارادهٔ محبوب را بر گوارایی وصل و مهرِ مطابق‌با خواست خود ترجیح داد و رد و مهجور گشت، ازاین‌جهت او را سرور مهجوران عالم می‌دانند.

درحقیقت گناه ابلیس عشق او آمد با خدا، در نامه‌ای می‌نویسد:

> «مرید ابلیس‌صفت باید که بود تا ازو چیزی آید. خود را در فرمان تاختن دیگر است و خود را در ارادت معشوق باختن دیگر، بر فرمان معشوق مطلع‌بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع‌بودن دیگر.»[39]

عین‌القضات معتقد است بنی‌آدم، ابلیس را به‌درستی نشناخته‌اند، ازاین‌جهت او را لعنت می‌فرستند و او این طوق لعنت را با میل و خشنودی به‌گردن می‌گیرد و می‌گوید:

> «خلق عالم از ابلیس نام شنیده‌اند، اما من می‌دانم که او را خود از کس یاد نیست که روی در درد ابدی دارد و قوت او لعنت است که پیاپی می‌رسد و او نوش می‌کند. جهانیان را از این نقطه چه خبر؟»[40]

و چنین مطرح می‌کند که ابلیس چندین‌هزار سال معتکف کوی دوست بود، چون مردود گشت، او را به دربانی حضرت عزت قرار دادند تا غیر بر درگاه راه نیابد. دربان

ممیز مدعیان است تا مخلص از مدعی بازشناخته شود. در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «صدهـزارهـزار چـنیـن سلطانانی کـه تـو از ایشـان تـرسی، کمر خدمت او ـ ابلیس ـ برمیان بسته‌اند، جبرئیل‌صفتی باید که دزدیده بر جمال ابلیـس نظری کند.»[٤١] او ابلیس را جوان‌مردی می‌داند که از شدت عشق و غیرت به حق تعالی، نزدیک‌شدن به آن حریم را برای مردان حق مانع می‌آید. می‌گوید: «تو چه دانی که ابلیس کیست؟ شحنهٔ مملکت است که ١٢٤ نبی زخم او خورده‌اند.»[٤٢]

بیان مسائل اعتقادی، عبادی و اخلاقی

حقیقت ایمان و ایمان تصدیقی، لزوم دعوت انبیاء، ارکان دین، توجه به مسائل عبادی و حقیقت عبادت آدمی مکرر در نامه‌ها به مریدان تأکید شده‌است. ازنظر عین‌القضات مهم‌ترین کار آن است که بدانیم حقیقت عبادت چیست؟ «نماز، روزه، زکات و حج فرض آمد که هریکی را تأثیری دیگر است در تحصیل معرفت.»[٤٣] چراکه هنگام جان‌سپردن میزان دریافت حقیقت عبادت را از ما می‌پرسند و «چون حقیقت ایمان در دل نبود به‌وقت مرگ، زبان از تو واستانند، نطقت بماند، سوءالخاتمه آن بود، والعیاذبالله.»[٤٤] وی نماز را بالاترین مرتبه در عبادات می‌داند و می‌گوید: «اما نماز بالای همهٔ ارکان است، از علامات محبت، کثرت ذکر محبوب است و نماز ذکر محبوب است.»[٤٥] والبته نماز خاضعانه را پذیرفته‌شده می‌داند: «نماز مقبول است و مقبول آن بود که خشوع و خضوع با آن به‌هم بود.»[٤٦]

او مریدان را بر یک روز روزه‌داری در هفته سفارش می‌کند، اگر دوشنبه اولی‌تر.[٤٧] و درپایان هر نامه دوری از معاصی را به مخاطب تأکید می‌ورزد، چراکه معتقداست «به حکم لذت حالی و به حکم جهل به مضرت آخرت، ارادت معاصی در آدمی پیدا می‌شود.»[٤٨] بنابراین از مریدان می‌خواهد «چندان‌که توانند باطن از معاصی پاک دارند و

از شهوت و غضب و حسد و حقد و حب مال و جاه و ریا دور گردند و نیز تعصب و کبر و غرور را حجاب دانند.»[٤٩] در جایی خطاب به صاحب‌مقامی می‌نویسد:

«چندان‌که می‌توانی خیری کن با مسلمانان و از دود دل بیچارگان و درماندگان برحذر باش، چندان‌که توانی معصیت کم کن و اگر هزار کبیره در روزی بکنی و یک صغیره دست بتوانی داشتن، بدار.»[٥٠]

او مرتب یاران را به انجام کار خیر و انفاق تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد تا جهد کنند تا ازبهر خداوند چیزی به دیگری بخشند یا راحتی به غیر رسانند و می‌نویسد:

«تا توانی راحتی می‌رسان که روزگار می‌آید که خواهی و نتوانی، مال و جاه و قلم و زبان خود را چندان‌که توانی خرج آخرت می‌کن.»[٥١]

او زکات‌ندادن را موجب سخط خداوند می‌داند و آدمی را که زکات نمی‌دهد بی‌ایمان می‌داند.[٥٢] همواره بر دادن صدقه تأکید می‌ورزد و بر نیت صادق در این امر اعتقاد استوار دارد. در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «جوانمردا از آنچه تو را داده‌اند به اهل‌حاجت بذل می‌کن تا آنچه تو را نداده بذل کنند.»[٥٣] «دو صدقه را نیک بده، یک شکر برای دفع بلا که گذشت و یکی دفع رنجی که خواهد بود.»[٥٤]

عین‌القضات پیوسته مخاطبان نامه‌ها را به دعا و زیارت مزار پیران راه فرامی‌خواند و برای مریدان خیر و سعادت اخروی آرزو می‌کند، درپایان تمامی نامه‌ها بر محمد (ص) و آل او درود و سلام می‌فرستد و از مریدان می‌خواهد قاضی را به دعا بر سر تربت عزیزان یاد آرند.[٥٥] او در نامه‌هایش به مریدان ذکر و دعا می‌آموزد که پیوسته بر زبان آرند، مانند دعایی که از *صحیفهٔ سجادیه* به‌خاطر دارد و در نامه‌ای توصیه می‌کند: «اللهم خذ رضا نفسک من نفسی فی عافیه»[٥٦] و می‌خواهد که وقت طلوع‌وغروب و نماز جمعه و عصر آدینه، قاضی را دعا گویند. «روز عرفه بعد العصر الی المغرب حدیث در باقی کند و جایی خالی حاضر شود و ما را به دعا یاد آرد و گوید: یا رب کار قاضی در

دین و دنیا تمام کن.»[۵۷] «پیوسته می‌گوی: اللهم افتح بخیر و اختم بخیر که این دعای ابدالان است تا دانی و زبان داری.»[۵۸]

عین‌القضات مقامات و مراتب تصوف را در صفحه‌صفحهٔ نامه‌ها به مریدان می‌آموزد؛ چون شکر، رضا، طلب، صبر، توکل، اخلاص، قناعت و توبه. او پیوسته مخاطب را به شکر نعمات خداوند فرامی‌خواند و می‌گوید:

> «چون شکر نعمت حق کنی نعمت تو متزاید گردد، چون نعمت دنیا را شکر کنی، نعمت آخرت نثار قدم تو کنند و چون نعمت آخرت را شکر کنی تو را برگیرد و گوید: تو مرا باش که شایستهٔ منی.»[۵۹]

او مرتبهٔ طلب را برای سالک واجب می‌شمرد و کوتاهی‌کردن در طلب را روا نمی‌دارد: «دری می‌زن و تعللی می‌کن و از طلب به‌کلی خالی مباش، که روا نیست تغافل‌نمودن از طلب.»[۶۰] وی مقام رضا را این‌گونه توصیف می‌کند: «چون اضطراب از نفس برخیزد و به‌هیچ‌گونه احکام ازل جز به رضا استقبال نکند، رضا به قضا حاصل آید، همه نفس مطمئنه بود که هم راضی بود از خدا و هم مرضی.»[۶۱]

مسائل اجتماعی

مسائل اجتماعی از مواردی است که در *نامه‌های عین‌القضات* توجه مخاطب را برمی‌انگیزد. زبان اجتماعی نویسنده و بیان مردم‌شناسانهٔ وی در همه‌جا درخور توجه است. عین‌القضات عارفی مردم‌شناس و جامعه‌شناس است. باتوجه‌به شغل او ـ قضاوت ـ مطمئناً وی با هرنوع طبقه‌ای از مردم و با هرنوع شخصیتی آشنایی داشته؛ بنابراین به‌خوبی قشرهای گوناگون مردم اجتماعتش را می‌شناسد. روحیات، اخلاق، شاخصه‌ها، شغل‌ها، سلیقه‌ها و عقاید آنان را می‌داند. آوردن نام شغل‌های متعدد در نامه‌ها، چون بنّا، جولا، فراش، قصاب، کناس، گازر، ملاح، نساج، نجار و نداف؛ همچنین وجود مثل‌های زیبای فراوان، عبارات نغز حکمت‌آمیز، اقوال مشهور، تکیه‌کلام‌ها و اصطلاحات خاص، ما را

هرچه بیشتر به احاطهٔ وی به زبان و فرهنگ مـردم عصـر و اجتماع خود واقف می‌کند. به‌راستی که عین‌القضات فرزند زمان خویش است. به‌نظر می‌رسد بعضی‌از عبارات کوتاه پرمعنی و زیبایی که وی از آنها بـهره‌برده‌اسـت، پیـش‌وپس از خود او رایج نبوده، ولـی به‌دلیل تکرار و تأکید آنها در نامه‌ها، گویی در ذهن عین‌القضات جنبهٔ مثل‌واره داشته‌است، مانند «از باغ امیر گو خلالی کم باش.»[٦٢] یا «که رستم را هم رخش رستم کشد.»[٦٣]

آشنایی نزدیک وی با تودهٔ مردم موجب بروز روحیهٔ ظلم‌ستیزی و دعوت به انصاف، عدالت و ضعیف‌نوازی در نامه‌هایش می‌شود. او بدون ترس و نگرانی مخاطبان خود را در نامه‌ها ـ که از بزرگان دربار سلجوقی نیز بوده‌اند ـ از ستمگری و هم‌دستی با ستمگر باز می‌دارد و به انصاف می‌خواند، چنان‌چه در نامه‌ای می‌نویسد: «هر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال و در خرج از آن مال که تو به ظلم خویش فراهم آورده، بدیشان قسمت کرده‌ای، تو در آن معاصی شریکی.»[٦٤] مکرر در نامه‌هایش یاران را به توجه به مردم فرودست و تهی‌دست توصیه می‌کند. «چندان‌که توانی خیر می‌کن با مسلمانان و از دود دل بیچارگان و درماندگان برحذر باش.»[٦٥] و «زیردستان را نیکو دار و درویشان را صدقه پنهان، پیوسته مـی‌ده»،[٦٦] وی نه‌تنها دریغ‌کردن مال را به مستحق جایز نمی‌داند، بلکه مرتب بذل مال و جاه و قلم را به اهل حاجت تأکید می‌کند. «جهد کن تا پیوسته از مال و جاه تو راحتکی به مستحق برسد.»[٦٧] جایی خطاب به صاحب‌مقامی می‌نویسد: «تا توانی درمیان این ظلمات از قلم و دست و زبان و مال و جاه راحتی به محتاجی می‌رسان و یقین بدان که تو را هیچ کاری نیست الاّ راحت‌رسانیدن، چندان‌که بتوانی.»[٦٨]

مرگ‌اندیشی

اندیشه دربارهٔ مرگ در *نامه‌های عین‌القضات* به‌طور چشم‌گیری قابل‌ملاحظه است، چراکه او همواره مرگ را نزدیک‌به خود احساس می‌کرده، گویا با آن انس‌والفتی

داشته و همیشه منتظر و چشم‌به‌راه آن بوده‌است. این تفکر دربارهٔ مرگ درحقیقت پیرو همان عقیده‌ای است که در عرفان اسلامی به‌عنوان «خاتمهٔ یک توقف کوتاه» درک شده و عرفای بزرگ به آن یقین داشته‌اند و هریک از عارفان نام‌دار در دوره‌ای بنابه ضرورت نمای خاصی از این پدیده را بزرگ‌نمایی کرده و بدان تأکید کرده؛ ولی «رمز اصلی فضائل و مکتسبات عین‌القضات در نگرش استثنایی‌اش به مرگ؛ یعنی در تلاش آگاهانهٔ وی در طلب مرگ است.»[۶۹] همین بیان صریح و آشکار وی در آرزوی رسیدن به مرگ است که او را از دیگر عرفا متمایز می‌کند. عین‌القضات مرگ را امری ضروری و ذکر مرگ را موجب بیداری انسان می‌داند. او در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «اگر دانی که مرگ ضرورت است، خود را به خواب خرگوشی مده و پنبه از گوش برگیر، چنان‌که آزادمردان کردند.»[۷۰]

«ای دوست مرگ را فراموش نکن که تو را و مرا و همهٔ جهانیان را مرگ ضرورت است.»[۷۱] «در گوشه‌ای هر روز خلوتی کن و می‌گوی: مرگ، مرگ! تا بود که انتباهی پدید آید.»[۷۲]

ارادت و هم‌دلی عین‌القضات با مرگ تاجایی‌است‌که آن را با آخرین سخن پیغمبر به‌هنگام رحلت به زیباترین صورت این‌گونه تعریف می‌کند: «به مرگ بند اجل از پای آن مرغ قفسی برگیرند، چه کند که الرفیق الاعلی و المشرب الاصفی.»[۷۳]

نداشتن مرید واقعی

عین‌القضات پیر و مرادی بدون مرید است؛ این موضوع در نامه‌ها بازتاب درخور توجهی دارد. همواره از اینکه شور و اشتیاق عارفانهٔ وی برای مخاطبان و مریدان قابل‌درک نبوده می‌نالد و آنان را برای درک گفته‌هایش نارسیده می‌داند. در نامه‌ای می‌نویسد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست. از راه تماشای دل بر ما سلامی می‌کنی، پنداری که کاری کرده‌ای؟ ما همـه دانیم که بر ما گذشته است. آن‌کس را که شاگردی کرده‌بود، شاگردان شناسند. منافقان دیگرند و عاشقان دیگر. تو از کدام قومی؟» [٧٤]

او خود را مریدی خالص و سرسپرده برای پیران خویش به‌ویژه برای احمد غزالی می‌داند، ولی هیچ‌یک از شاگردان و مریدان خود را تا این‌اندازه پخته و کامل نمی‌یابد و این موضوع را با دریغ و افسوس و گاهی با خشم خطاب به مخاطبان نامه‌هایش بیان می‌کند: «چندین گاه است تا می‌نویسم که به فرمان باشی و تو هر روز مختلف‌تری»، [٧٥] «... دریغا که چندین بار نوشتم که به فرمان باش و تو قدرش ندانی که به‌فرمان بودن چه خاصیت دارد.» [٧٦] عین‌القضات با زبانی تند و قاطع مریدان را سرزنش می‌کند و آنان را موردانتقاد خود قرار می‌دهد؛ گویا می‌خـواهد به‌این‌طریق آنان را متنبّه کند. در نامه‌ای خطاب به مریدی می‌نویسد: «دریغا که بس غافلی و بس مختصر فهمی داری و بس مزور عقلی و بس مزخرف ایمانی.» [٧٧] بدیهی است برای اندیشمندی عارف که فراتر از زمان خویش سیر می‌کند، دنیادوستی آدم‌ها و حقارت محیطش چقدر رنج‌آور است تاآنجاکه گاه‌گاه برمی‌آشوبد و با خشم به مریدی می‌نویسد: «به سلاسل شهوات و اغلال صفات خود را بسته‌ای، کجا توانی رفت؟» [٧٨] «آن‌گه تو دانی که در طلب دین خر لنگ باشی و در طلب دنیا کُرهٔ تازی؟» [٧٩] علاوه‌براین او از ناآگاهی، رخوت و خاموشی اطرافیانش همواره اندوهگین است، به‌همین‌سبب بی‌پروا و جسورانه مخاطبان نامه‌هایش را ملامت می‌کند و می‌نویسد: «چندان‌که محنت دنیاوی بـرخـود گرد آورده، بیـشـتر به‌اختیار و به تکلف و به شهوت نفس چنان مشغول شده‌ای که لحظه‌ای با خود نپردازی.» [٨٠] «تو خفته‌ای و پنداری همهٔ عالم خفته‌اند؟ تو را از محمد و عیسی چه خبر است؟»؛ [٨١] بنابراین عین‌القضات همواره با شجاعت یاران را به تحرک، تحول و تهور فرامی‌خواند و می‌نویسد: «اگر تو را عقل به کمال بودی آخر از خدای چندان ترس

بودی که از سلطان.»[۸۲] و مریدان را از اطاعت ظلم و جور حاکمان این‌گونه بیم می‌دهد: «فردای قیامت آشکار گردد که این خلق نه مؤمن بودند، از سطان ترسیدندی و از خدای تعالی نه.»[۸۳] پس‌از تمام این تلاش‌ها و سخنان پرخروش و بی‌هراس، درمی‌یابیم که عین‌القضات همچنان ناامید و خسته است؛ چراکه می‌نویسد: «ولیکن هیهات! اضرب فی حدید بارد: بر آهن سرد می‌کوبم.»[۸٤]

پیروی مسلک حلاج

درهنگام مطالعهٔ *نامه‌های عین‌القضات*، شجاعت نویسنده قابل‌ستایش است. ما در برگ‌برگ نامه‌ها چهرهٔ عارفی معترض را می‌بینم که به‌هرگونه تکرار، عادت، کوردلی، سطحی‌نگری، ظاهرپرسی، ریا و فریب می‌تازد و خود از این‌همه بی‌باکی پروایی ندارد. بدون مصلحت‌نگری می‌گوید، هرچه بادا باد! گویا سرشت این عارف جوان و اندیشمند با پردلی و جرئت تمام آمیخته بود. این‌گونه اسرار را برهنه بر زبان‌آوردن ما را به این ایده رهمنون می‌کند که عین‌القضات عارفی حلاج‌مشرب است. چنان‌چه خود بارها در نامه‌هایش از حلاج سخن می‌گوید و او را می‌ستاید؛ «زهی حسین‌منصور حلاج!»[۸۵] «حلاج سرحلقهٔ شهدای صوفیه بود، ماجرای او که یک‌چند صوفیه را به حفظ و کتمان اسرار خویش واداشت، آخرین بی‌احتیاطی صوفیه نشد، سرگذشت او بازهم دربین صوفیه نظیر یافت و بازهم حاکمان وقت فرصت پیدا کردند با تکفیر، صوفیهٔ خود را حافظ شـریعت و مورداعتماد مردم نشان دهند. واقعهٔ عین‌القضات ازآن‌جمله بود که احوال او یادآور داستان حلاج گشت.»[۸٦] شگفت این‌که عین‌القضات خود از فرجام کار خویش آگاه بود چراکه می‌نویسد: «ندانم که سر در زبان بازم یا در قلم، که این چه بلاست که من بدان مبتلا شده‌ام و کدام روز بود گویی سر خویش در کار زبان و قلم خویش کنم.»[۸۷]

احساس تنهایی

بادقت در *نامه‌های عین‌القضات* احساس تنهایی نویسنده به‌روشنی آشکار می‌شود، البته برای عارفی متفکر و چنین استثنایی، احساس دل‌تنگی و رنج و اندوه و تنهایی طبیعی است، چنان‌چه خود می‌گوید: «تنها خود این دل، غم تنها کشدا.»[۸۸] یا «کاشکی یک‌بارگی نادان شدمی تا از خود خلاصی یافتمی.»[۸۹] حتی گاهی احساس ترس او را فرامی‌گیرد و می‌نویسد: «ای دوست می‌ترسم و جای ترس است از مکر قدر.»[۹۰] ولی می‌بینیم درنهایت راه تسلیم دربرابر تقدیر را برمی‌گزیند و می‌گوید: «جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست.»[۹۱] چنان‌که در *تمهیدات* این‌گونه مناجات می‌کند:

> «بار خدایا محبان خود را تا چند کُشی؟ گفت: چندان‌که دیت یابم. گفتم: دیت ایشان چه می‌باشد؟ گفت: جمال لقای من دیت ایشان باشد. ما کلید سرّ اسرار بدو دادیم، او سرّ ما آشکار کرد، ما بلا درراه او نهادیم تا دیگران سرّ ما نگاه دارند، ای دوست هان سَر چه داری؟ سَر آن داری که سَر دربازی تا او سرّ تو شود. دریغا هرکس سَر این ندارد. فردا باشد روزی چند عین‌القضات را بینی که این توفیق را یافته باشد که سر خود را فدا کند تا سروری یابد. من خود می‌دانم که کار چون خواهد بود.»[۹۲]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

مطالعهٔ حاضر نشان می‌دهد *نامه‌های عین‌القضات* همدانی درحقیقت یک اثر ادبی و هنری است که سرشار از رموز و اسرار معنوی است. موضوعاتی که او در این نامه‌ها مطرح می‌کند، نشانگر وقوف کامل وی به دانش‌های دینی، قرآنی، کلامی، فلسفی، زبانی و ادبی است که با چاشنی ذوق و کشف به‌صورت شاعرانه نگاشته شده‌است.

عین‌القضات به‌راستی آموزگار انسانیت، آزاداندیشی، هوشیاری، شجاعت و پاکی است و نامه‌های او به‌منزلهٔ زندگی‌نامهٔ اوست؛ ماجرایی که نکتهٔ قابل‌تأملی در تاریخ

تصوف اسلامی- ایرانی گشت و پایان عمر حلاج‌وار وی این نکته را ثابت کرد و همین او را تا مرتبه و پایگاه یک قدّیس بالا برد و چهرۀ او را به‌عنوان نماد دانای اسرار غیب معرفی کرد. بـرای درک آنچه عین‌القضـات در نامه‌هایش سعی در تفهیم آن به مخاطب داشته به چیزی بیشتر از حس و عقل و دانش‌های ظاهری نیاز است. انس و علاقه به احوال معنوی و رنگ‌وبویی عرفانی است که مخاطب را با تجربه‌های زیبای مـتعالی عین‌القضـات در نامـه‌ها آشنا می‌کند و سرور و حـظّی وصـف‌ناپذیر به او می‌بخشد و راهنمای مسیر زندگی و آگاهی او می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ زرین‌کوب، عبدالحسین: ***از گذشتهٔ ادبی ایران***، ص۱۳۵.

۲ـ لویزان، لئونارد: ***میراث تصوف***، ترجمهٔ مجدالدین کیوانی، ص۳۸۵.

۳ـ پورجوادی، نصرالله، ***خاصیت آینگی***، ص٥٤.

٤ـ عین‌القضات همدانی: ***تمهیدات***، ج۲، ص۲۰٦.

۵ـ شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: ***زبور پارسی***، ص۱۷.

٦ـ عین‌القضات همدانی: همان، ص۲۳۳.

۷ـ ــــــــــــ: همان، ج۱، ص۲۲.

۸ـ همان، ص۷۹.

۹ـ همان، ص٤۳.

۱۰ـ همان، ج۲، ص۹۹.

۱۱ـ همان، ج۱، ص۲۷۵.

۱۲ـ همان، ج۱، ص۳۰۹ و ج۲، ص۱٤۱.

۱۳ـ همان، ج۲، ص۱٤.

۱٤ـ همان، ج۱، ص۳۵۵.

۱۵ـ همان، ج۱، ص۲۷۹.

۱٦ـ همان، ج۲، ص۸٤.

۱۷ـ همان، ج۱، ص۱۷۲.

۱۸ـ پورنامداریان، تقی: ***دیدار با سیمرغ***، ص٤۵.

۱۹ـ عین‌القضات همدانی: همان، ج۱، ص۳۹.

۲۰ـ همان، ج۱، ص٤۰.

۲۱ـ همان، ج۱، ص۸۲.

۲۲ـ همان، ج۱، ص٥٦.

۲۳ـ همان، ج۱، ص٤۹.

۲٤ـ همان، ج۱، ص۲۵۵.

۲۵ـ همان، ج۲، ص۱۹٦.

۲٦ـ همان، ج۱، ص٤٦.

۲۷ـ همان، ص۱۰۵.

۲۸ـ همان، ص٤۷٤ و ۷۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۹ـ همان، ص۵۲.

۳۰ـ همان، ص۷۵.

۳۱ـ پورجوادی، نصرالله: همان، ص۱۲۱.

۳۲ـ عین‌القضات همدانی: همان، ج۱، ص٤٧.

۳۳ـ همان، ص۱۱۰.

۳٤ـ همان، ص۲۹٦ و همان، ج۲، ص۱۰۹.

۳۵ـ همان، ج۱، ص۲۳٦ـ ٤٤.

۳٦ـ همان، ص۳٤۵.

۳۷ـ همان، ج۲، ص۹۹.

۳۸ـ همان، ج۱، ص٦۸.

۳۹ـ همان، ص۷۵.

٤۰ـ همان، ج۲، ص۱۸۸.

٤۱ـ همان، ج۱، ص۹۷.

٤۲ـ همان، ص۹٦.

٤۳ـ همان، ج۲، ص۱۵.

٤٤ـ همان، ج۱، ص۳۲۵.

٤۵ـ همان، ج۲، ص۲۲.

٤٦ـ همان، ص۱۵۸.

٤۷ـ همان، ج۱، ص۳۹٤.

٤۸ـ همان، ص۳۰.

٤۹ـ همان، ج۲، ص۸٤ و ۹۲.

۵۰ـ همان، ج۱، ص۱۱۳ و ۱٤.

۵۱ـ همان، ص۲۰۹.

۵۲ـ همان، ص۳۳ و ۳۷.

۵۳ـ همان، ص٦٦.

۵٤ـ همان، ص٤۸.

۵۵ـ همان، ص۳۲٦.

۵٦ـ همان، ص۳٤۲.

۵۷ـ همان، ص٤۵۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
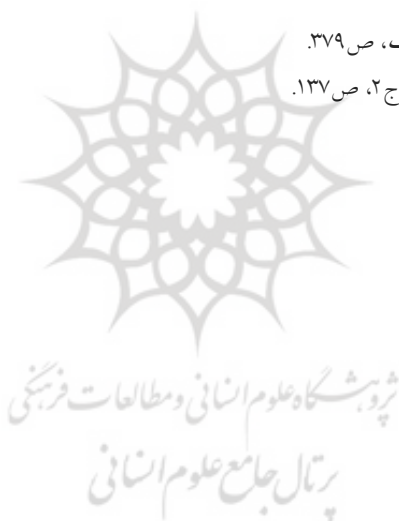
۵۸ـ همان، ج۲، ص۱۲٦.
۵۹ـ همان، ج۱، ص۹۵.
٦۰ـ همان، ج۲، ص۵۷.
٦۱ـ همان، ج۱، ص۳۹۹.
٦۲ـ همان، ص۳۰۳ و همان، ج۲، ص۳۷۵.
٦۳ـ همان، ص۱۵۳ و ۲٤۱ و همان، ص۲۱۰ و ۲۱٦ و ج۳، ص۲۸۸.
٦٤ـ همان، ج۲، ص۱٦٦.
٦۵ـ همان، ج۱، ص۱۱۳ و ۱٤.
٦٦ـ همان، ج۲، ص۱٦۹.
٦۷ـ همان، ج۱، ص۵۷.
٦۸ـ همان.
٦۹ـ لویزن، لئونارد: ***میراث تصوف***، ص۳۷۹.
۷۰ـ عین‌القضات همدانی: همان، ج۲، ص۱۳۷.
۷۱ـ همان، ص٤۳۵.
۷۲ـ همان، ج۱، ص۳۲٦.
۷۳ـ همان، ج۲، ص۱۳۹.
۷٤ـ همان، ج۱، ص٤٦ و ٤۷.
۷۵ـ همان، ص٤٤.
۷٦ـ همان، ص۵٦.
۷۷ـ همان، ج۲، ص۱۰۱.
۷۸ـ همان، ج۱، ص۲۹.
۷۹ـ همان، ص۲۲٤.
۸۰ـ همان، ص۲۰۹.
۸۱ـ همان، ص۱۹۱.
۸۲ـ همان، ص۸۲.
۸۳ـ همان، ص۳۳.
۸٤ـ همان، ص۲۸۱.
۸۵ـ همان، ص٦۲، ۱۹۰، ۳٦۰ و ج۲، ص۱۸۷، ۳۲۰.
۸٦ـ زرین‌کوب، عبدالحسین: ***ارزش میراث صوفیه***، ص٦٤.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۸۷ـ عین‌القضات همدانی: همان، ج۲، ص۱۰.

۸۸ـ همان، ج۱، ص۴۱۱.

۸۹ـ همان، ص۱۹۷.

۹۰ـ همان.

۹۱ـ همان، ج۲، ص۱۹۸.

۹۲ـ همان، ص۲۳۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

ـ قرآن کریم

ـ پورجوادی، نصرالله: ***خاصیت آینگی***، تهران: نی، ۱۳۷٤.

ـ پورنامداریان، تقی: ***دیدار با سیمرغ***، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.

ـ زرین‌کوب، عبدالحسین: ***از گذشتهٔ ادبی ایران***، تهران: الهدی، ۱۳۷۵.

ـ ـــــــــــــــــ : ***ارزش میراث صوفیه***، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

ـ شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: ***زبور پارسی***، تهران: آگه، ۱۳۸۰.

ـ عین‌القضات همدانی: ***تمهیدات***، تصحیح عفیف عسیران، تهران: منوچهری، ۱۳۷۷.

ـ ـــــــــــــــــ : ***نامه‌ها***، به‌اهتمام علی‌نقی منزوی و عفیف عسیران، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

ـ فروزان‌فر، بدیع الزمان: ***احادیث و قصص مثنوی***، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.

ـ لویزن، لئونارد: ***میراث تصوف***، ترجمهٔ مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز، ۱۳۸٤.

ـ لوح فشردهٔ «المعجم»، شامل بیش‌از ۳۰۰۰ جلد کتاب حدیث، قم: مرکز معجم الفقهی، ۱۳۸۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی